



**لیبرالیسم و هنر  
تفکیک  
مایکل والزر**

**شرح و ترجمه:  
شیریندخت دقیقیان**

### پیشگفتار مترجم

لیبرالیسم پشتوانه و سنت دمکراسی ایالات متحده آمریکا است. این سنت زیربنای درک بسیاری از پویش‌ها، دستاوردهای و شکفتی‌های جامعه آمریکا از ابتدای استقلال تا امروز است.

خواندن مقاله حاضر به قلم مایکل والزر، فیلسوف سیاسی معاصر آمریکا، شناختی دقیق نسبت به لیبرالیسم می‌دهد، به ویژه برای ما ایرانیان که به طور تاریخی در مورد لیبرالیسم دچار بدفهمی و گمراهی‌هایی بوده ایم که دهه‌ها است از پیامدهای آن رنج می‌بریم. متأسفانه در میان ایرانیان در دهه‌های قرن بیستم علاقه مفراط به شعر و نوشتارهای شعاری این آسیب را به دنبال داشت که هر متن کمی پیچیده و نیازمند تأمل با برجسب "فلسفه بافی" رد می‌شد. در نتیجه، به استثنای جمعی محدود، معنای واژگان فلسفه سیاسی و مفاهیمی که در حیات ملت‌های توسعه یافته نقش اساسی داشتند، برگستره همگانی ما پوشیده ماند.

رسالة "لیبرالیسم و هنر تفکیک" به قلم مایکل والزر که به دلیل طولانی بودن در اینجا گزیده‌ای از آن را می‌خوانید، در سال ۱۹۸۴ در نشریه Political Theory منتشر شد. والزر که نظریه‌های عدالت و نقد اجتماعی او مورد توجه فیلسوفان نیمه دوم قرن بیستم و قرن کنونی بوده، از متفکران دموکرات لیبرال آمریکایی است.<sup>۱</sup>

مایکل والزر، متولد ۱۹۳۵ در یک خانواده یهودی ساکن نیوجرسی، در حال حاضر، پروفیسور امریتوس در پرینستون و از دبیران نشریه Dissent است که از زمان دانشجویی با آن همکاری داشته است. او فیلسوفی مدافع لیبرال دموکراسی با تاکید بر مفهوم عدالت است. او همچنین به دلیل خاستگاه یهودی خود و آشنایی با متون یهودی، نوشته ها و سخنرانی های متعددی پیرامون مفهوم عدالت و انتقاد اجتماعی نزد انبیاء یهود، بررسی نمونه خروج از مصر همچون انگاره تحول های انقلابی تاریخ دارد.

بن مایه اساسی سخن مایکل والزر در نوشته حاضر این است که لیبرالیسم، هنر تفکیک، خط کشی و مرزبندی است. مشهورترین خط کشی لیبرال که تمدن مدرن بر اساس آن بنا شده، کشیدن "دیوار" میان دین و حکومت است. او استدلال می کند که لیبرالیسم دنیای دیوارها است و هر یک از دیوارها آزادی جدیدی را می آفریند.

مایکل والزر در مصاحبه ای که مترجم این رساله در سال ۲۰۱۴ با ایشان داشتم و در نشریه فلسفی خرمگس منتشر شد، در پاسخ به این پرسش که چه پیامی برای خوانندگان ایرانی فلسفه دوست خود دارد، چنین گفت:

فقط همین: از جدل پیرامون فلسفه باز نایستید و دست از دوست داشتن چنین جدل هایی برندارید!

شیریندخت دقییان

فوریه ۲۰۲۰

### لیبرالیسم و هنر تفکیک<sup>۱</sup>

بیاییم به لیبرالیسم همچون گونه ای ترسیم نقشه دنیای اجتماعی و سیاسی بنگریم. نقشه دنیای قدیم پیشالیبرال، انبوهی از سرزمین های بی تمایز را نشان می داد با رودخانه ها و کوه ها و

<sup>۱</sup> برگردان فارسی از متن انگلیسی با مشخصات کتابشناسی:

Liberalism and the Art of Separation. Michael Walzer  
Political Theory, Vol. 12, No. 3. (Aug., 1984), pp. 315-330

شهرها و شهرستان‌ها، اما بی هیچ مرزی. آن گونه که جان دون<sup>۱</sup> نوشت: "هر انسان، تکه ای از قاره است"، و قاره یک موجودیت یکپارچه بود. به جامعه همچون پیکره ای انداموار [ارگانیک] و یک کل درهم تنیده نگریسته می شد. می شد آن را از منظر دین یا سیاست، اقتصاد یا خانواده نگریست، ولی اینها همگی یکدیگر را تفسیر کرده، یک واقعیت واحد از مجموع کلیسا-حکومت، کلیسا-حکومت-دانشگاه، جامعه مدنی و جامعه سیاسی، خاندان سلطنتی و دولت، دولت و مالکیت خصوصی، زندگی همگانی و زندگی فردی و خانه و بازار می ساختند. اما هر یک از این دوتایی‌ها، خواه رازگونه و خواه راز زدوده، همچنان تفکیک ناپذیر بودند. نظریه پردازان لیبرال در مقابله با چنین دنیایی، هنر تفکیک را پیشنهاد و اجرا کردند. آنان میان حوزه های گوناگون خط کشی نموده، حوزه ها را از یکدیگر تفکیک و نقشه اجتماعی-سیاسی همچنان آشنای ما را ترسیم کردند. مشهورترین خط کشی، "دیوار" میان کلیسا [نهاد دین] و حکومت است، اما چندین تفکیک دیگر نیز در میان است. لیبرالیسم دنیای دیوارها است و هر یک از دیوارها آزادی جدیدی را می آفریند.

هنر تفکیک این گونه کار می کند: دیوار میان نهاد دین و حکومت، فضایی برای فعالیت دینی، نیایش جمعی و فردی، جماعت های ایمانی و وجدان های فردی<sup>۲</sup> باز می کند که سیاستمداران و بوروکرات ها نمی توانند به حریم آنها تجاوز کنند. ملکه الیزابت مانند یک لیبرال سخن گفت وقتی بیان داشت: "ما روزنه ای برای سیخونک زدن به درون روح انسان ها درست نخواهیم کرد"<sup>(۱)</sup>. مؤمنان از هر گونه اجبار قانون بیرونی آزاد شدند. آنها می-توانند راه رستگاری خاص خود را چه جمعی و چه فردی، بجویند؛ یا اصلاً راهی نیافته، از جستجوی آن سرباز زنند. تصمیم، یکسره با آنان است. ما این را آزادی باور یا آزادی دینی می نامیم. به همین روال، خطی که لیبرال ها میان کلیسا-حکومت قدیمی و دانشگاه ها کشیدند، به آزادی آکادمیک انجامیده، استادان را از اقرار اجباری به باورمندی خود آزاد کرد. دانشگاه به صورت یک شهر حصاردار شکل گرفت. در دنیای سلسله مراتبی قرون وسطی، دانشگاه ها در برابر قانون حصار داشتند، یعنی دانشجویان و استادان، گروهی امتیازدار بوده، در برابر جریمه ها و مجازات های ناظر بر افراد معمولی، مصونیت داشتند. ولی

<sup>۱</sup> John Donne

<sup>۲</sup> congregations and consciences

این امتیازی بود برخاسته از درهم تنیدگی دانشگاه‌ها با کلیساها (دانشجویان و استادان، رتبه‌های کلیسایی داشتند) و سپس درهم تنیدگی کلیسا با حکومت. دانشگاهیان درست به دلیل همین درهم تنیدگی، از امتیاز آزادی خداناواری محروم بودند. امروزه، دانشگاه‌ها نه در برابر قانون، بلکه از نظر فکری حصار دارند. دانشجویان و استادان هیچ امتیاز فراقانونی ندارند، ولی دستکم رسماً، در قلمرو شناخت، آزادی مطلق دارند (۲). آنها به طور فردی و جمعی قادر به نقد، پرسشگری، شکاکی یا رد باورهای جاافتادهٔ جوامع خود هستند. یا مانند هر جامعهٔ نسبتاً باثبات می‌توانند با باورهای مستقر اغلب به صورت قراردادی و گاه نیز با نوآوری و به روش تجربی برخورد کنند.

به همین روال، تفکیک جامعهٔ مدنی و جامعهٔ سیاسی، فضایی از رقابت اقتصادی و بازار آزاد، عرضهٔ کالاها، نیروی کار و سرمایه می‌آفریند. من در اینجا روی سه تایی اول تمرکز کرده، با فرض وسیع‌ترین مفهوم بازار آزاد به آنها می‌پردازم. از چنین نگرگاهی، خریدارها و فروشنده‌های کالا یکسره آزادند که دست از کار کشیده، بر سر خواستهٔ خود چانه زنی کنند و هر وقت و هر جا که به توافق برسند، بی‌هیچ دخالتی از سوی مقامات کشوری هر چه می‌خواهند بخرند و بفروشند. چیزی به نام قیمت عادلانه یا لاقط چیزی به نام اجبار به عادلانه بودن قیمت وجود ندارد؛ همچنین هیچ قانونی برای مصرف، محدودیتی برای رباخواری، کنترلی بر کیفیت و استاندارد امنیت برای کالاها، حداقل دستمزد و غیره در کار نیست. اصل *caveat emptor*<sup>۱</sup> یا "بگذار خریدار آگاه باشد" یعنی آن که بازار آزاد برخی خطرها برای مصرف‌کننده دارد. همین‌گونه است آزادی دینی. برخی آدم‌ها محصولات فاقد ایمنی می‌خرند و برخی به آموزه‌های خطا می‌گروند. من شک‌های خودم را نسبت به این قیاس دارم، زیرا کالاهای بدون ایمنی، خطرهای فیزیکی و آموزه‌های خطا، خطرهای فکری دارند، ولی اینجا به دنبال این استدلال نمی‌روم. قصد بیدرنگ من نه انتقاد، بلکه تنها توصیف نقشهٔ ترسیمی لیبرال‌ها است که در آن دستکم به باور، همان قدر جا داده شده بود که به کالا.

<sup>۱</sup> caveat emptor

توضیح مترجم: اصل مسئولیت مطلق خریدار در برابر کیفیت کالای خریداری شده - هشدار بده به خریدار.

مثال دیگر: انحلال دولت خاندان محور<sup>۱</sup>، خانواده و دولت را از هم جدایی کند و نسخه سیاسی "مقام درخور استعداد" را ممکن می سازد که می توان گفت اوج آن، بازار کار است. تنها یک فرد مذکر از خاندانی خاص می تواند شاه باشد، ولی هر کس می تواند رئیس جمهور یا نخست وزیر باشد. به بیان کلی تر، خطی که موقعیت سیاسی و اجتماعی را از مالکیت خانوادگی جدایی سازد، فضای دولتی و سپس آزادی رقابت برای اشغال پست های اداری و حرفه ای، خواست آموزش شغلی، تقاضای شغل، و یافتن تخصص را پدید می آورد. مفهوم زندگی هر فرد همچون یک پروژه، احتمالاً از همین جا ریشه گرفته و در تقابل است از سویی با مفهوم زندگی هر فرد برپایه میراث موجود و جبر ناشی از شرایط تولد و پیوند خونی و خواست فردی و نبرد برای موفقیت از سوی دیگر.

سرانجام، تفکیک زندگی عمومی از زندگی خصوصی، فضای آزادی فردی و خانوادگی را می آفریند. به تازگی، همین فضا را فضایی برای آزادی جنسی تعریف کرده اند. این فضا چنین هست، اما در درجه نخست، طراحی شده برای دربرگرفتن گستره دامنه داری از علائق، فعالیت ها و هر آنچه بخواهیم در خانه و میان دوستان و بستگان انجام دهیم، به غیر از نزدیکی با محارم، تجاوز و قتل. ما در این فضای خصوصی می توانیم کتاب بخوانیم، از سیاست بگوییم، یادداشت روزانه برداریم، آنچه می دانیم به کودکان خود بیاموزیم، باغچه خود را بکاریم یا نکاشته رهاسازیم. "خانه های ما قصرهای در بسته ما هستند" و آنجا ما از نظارت مقامات، معاف هستیم. این شاید یک نوع آزادی باشد که ما بیش از همه آزادی های دیگر، بدیهی می شماریم - آن تلویزیون های دو طرفه در رمان جرج اورول به نام ۱۹۴۸ شاید ترسناک ترین اپیزود در فیلم های علمی/تخیلی باشد - به همین دلیل، تأکید بر این که این گونه آزادی در تاریخ بشر چه نایاب بوده، ارزش دارد. "خانه های ما قصرهای در بسته ما هستند"، ابتدا خواست مردمی بود که قصرهایشان خانه آنان بود و این، تا مدت ها خواست معتبر فقط همان نوع افراد بود. امروز نفی آن حتی نزد شهروندان معمولی گونه ای بی حرمتی و تجاوز است. ما حریم خصوصی خود را، خواه کارهای هیجان انگیز انجام بدهیم یا ندهیم، بسیار ارج می نهیم. (۳)

<sup>۱</sup> dynastic government

هنر تفکیک نه فقط در جهت آزادی، بلکه در جهت برابری نیز عمل می کند. آن مثال های آغازین را در نظر بگیرید: آزادی دینی، قدرت زورگویانه مقامات سیاسی و دینی را ملغی ساخت. در عمل، آزادی دینی، کلیساهایی درست می کند که در آن باید همه مؤمنان، کاهن مقدس باشند<sup>۱</sup>، یعنی همه مؤمنان را به یکسان در جستجوی رستگاری خود آزاد می گذارد؛ و در عمل به سمت تشکیل گونه ای نهادهای دینی می رود که به جای کشیشان، افراد مدنی بر آنها نظارت دارند. آزادی آکادمیک، حفاظت نظری و اگر نه همیشه عملی از دانشگاه های خودمختار را ایجاد کرد که در آنها به دشواری می توان موقعیت ممتاز فرزندان خانواده های اشرافی یا ثروتمند را حفظ کرد. بازار آزاد به روی همه از هر نژاد و باوری باز است و غریبه ها و افراد مطرود، از فرصت های آن بهره می گیرند. هر چند بازار آزاد به نتایج نابرابر می انجامد، ولی هرگز به دلیل چیرگی عامل "شایستگی"، به بازتولید ساده سلسله مراتب، خون یا کاست اجتماعی تبدیل نمی شود. ایده مشاغل باز به روی استعدادها، اگر به راستی باز باشند، برای افراد با استعداد، فرصت های مساوی می آفریند. ایده حریم خصوصی، فرض را بر ارزش مساوی همه زندگی های فردی، دستکم از دید مقامات، می گذارد. آنچه در یک خانه معمولی می گذرد، همان اندازه مشمول حفاظت است که رویدادهای درون یک قصر.

آزادی و برابری در زیر بال هنر تفکیک با یکدیگر همراهند. در اصل، آنها یک تعریف می - طلبند: می توان گفت که یک جامعه (مدرن، با سیستم پیچیده و تفکیک شده) وقتی از آزادی و برابری، هر دو، برخوردار می شود که موفقیت فرد در چارچوب در یک نهاد، قابل تبدیل به موفقیت او در نهاد دیگر نباشد. یعنی وقتی تفکیک ها برقرارند، دیگر، قدرت سیاسی، نهاد دین را شکل نمی دهد یا تعصب مذهبی، حکومت را و غیره. البته محدودیت ها و نابرابری هایی درون هر نهاد هست، ولی ما دلیل چندان قوی برای نگرانی نداریم اگر آنها بازتاب منطق درونی نهادها و کاربردها باشند (یا آن گونه که در فضاهای عدالت توضیح داده ام، بازتاب خیر و مصلحت اجتماعی مانند همدردی، شناخت، ثروت و مشاغل به تناسب فهم مشترک) (۶). اما در بسیاری موارد، تفکیک، اجرایی می شود. دستاورد

<sup>۱</sup> توضیح: اشاره والزر به سفر خروج ۱۹:۶ از تورات است که بر اساس آن، موسی پس از آزادی از مصر به پیروان خود می گوید: "و شما باید سلطان نشینی از مقدسان [کاهنان] باشید" به این معنا که بر خلاف دنیای باستان که کاهنان، اندک شمار و مسلط بر مردم بودند، هر فرد باید خود، مقدس باشد.

لیبرالیسم، حفاظت شماری از نهادها و کارکردها از گزند قدرت سیاسی و محدود ساختن دست اندازی دولت بر آنها است. لیبرال ها در دیدن خطر تهدیدگر آزادی و برابری، چابک هستند، مانند وقتی پلیس، یک اقلیت مذهبی را به نام حقیقت فکری سرکوب می کند، کارگاه یک خرده صنعتگر را به نام برنامه ریزی اقتصادی به تعطیلی می کشاند، یا به نام اخلاق یا نظم، به حریم خانه ها تجاوز می کند. لیبرال ها در این موارد حق دارند، ولی اینها تنها موارد یا تنها نوع موارد نیستند که در آنها آزادی و برابری تهدید می شوند. ما باید از نزدیک مراقب باشیم که وقتی ستمگری سیاسی پایان می یابد، خودِ ثروت، شکل های ستمگرانه نگیرد. دولت محدود شده، موفقیت بزرگ هنر تفکیک است، ولی همین پیروزی، خود، راه را برای چیزی بازمی کند که متخصصان علوم سیاسی، "دولت خصوصی"<sup>۱</sup> می نامند. چپگرایان با نقد دولت خصوصی است که نسبت به لیبرالیسم شاکی می شوند.

خط کشی میان جامعه سیاسی و جامعه مدنی برای آن بود که قلمرو مبادله آزاد را از ابلاغ زورگویانه تصمیم ها دورنگه دارد. به همین دلیل، فروش مشاغل ممنوع شد و حق قدیمی اشراف برای اجرای عدالت و سربازگیری اجباری به مقامات دولتی سپرده شد. از همین رو، مقامات دولتی از دخالت در داد و ستدهای بازار منع شدند. ولی این یک دید غلط نسبت به جامعه مدنی و یک جامعه شناسی ناشیانه است اگر بگوییم آنچه در بازار رخ می دهد، تبادل آزاد است و زورگویی هیچ گاه به آن راه ندارد. موفقیت بازار به سه روش نسبتاً مرتبط با یکدیگر، محدوده های بازار آزاد را درمی نوردد: نخست، نابرابری های اساسی در ثروت، زورگویی های خاص خود را پدید می آورد، به طوری که حتی بسیاری از تبادل ها فقط به شکل صوری آزاد هستند. دوم: برخی انواع قدرت بازار که به شکل مؤسسات عمده [corporation] سامان یافته اند، انگاره های دستوردهی و اطاعتی را تولید می کنند که بر اساس آنها حتی صور رسمی مبادله راه را برای چیزی می گشایند که تقلیدی از دولت است. و سوم: ثروت وسیع، مالکیت یا کنترل نیروهای تولید به آسانی به یک دولت در سختگیرترین شکل آن تبدیل می شوند. سرمایه اغلب با موفقیت، متوسل به اعمال زور دولتی می شود (۷).

<sup>۱</sup> private government

در اینجا مسئله بیشتر اختلال اعصاب حسی است تا اختلال ادراک. نظریه پردازان لیبرال، ثروت فردی و قدرت مؤسسات عمده همچون نیروهای اجتماعی و دارای وزن سیاسی متفاوت با ارزش بازار<sup>۱</sup> را به معنای دقیق کلمه، "ندیدند". آنها با هدف ایجاد یک بازار آزاد، گمان کردند که مخالفت با دخالت حکومت و آزاد گذاشتن کارآفرینان<sup>۲</sup> کافی است. ولی یک بازار آزاد که در آن بازاری سه نوع زورگویی که گفتم بی نتیجه بماند، به ساختاری مثبت نیاز پیدامی کند. مبادله آزاد خودش خود را نگه نمی دارد، بلکه برای بقا نیاز به نهادها، قواعد، آداب و رفتارهای مرسوم دارد. یک لحظه، قیاس با دین را در نظر بگیرید. هنر تفکیک، مبارزه خود علیه دولت-کلیساها و کلیسا-دولت ها را نه تنها از راه به زیر کشیدن قدرت کلیسا، بلکه همچنین از راه محروم ساختن آنها از ثروت مادی و قدرت به نتیجه رساند. هنر تفکیک این کار را نه فقط به نام ایمان، بلکه به نام خودگردانی جماعت ایمانی انجام داد. به دنبال تفکیک کلیسا از حکومت، محوریت جماعت ایمانی<sup>۳</sup> به هیچ رو تنها سامان نهادینه طبیعی یا ممکن نبود، ولی این یک شکل فرهنگی است که به بهترین وجه با تفکیک همخوانی داشته، آنرا عملی می سازد. به همین روال، در فضای اقتصادی: هنر تفکیک باید در مقابله با سرمایه داری حکومتی و حکومت سرمایه دار اجرا شود، ولی موفق نمی شود مگر با خلع ید و محروم ساختن خاطی از قدرت و برقراری شکل های فرهنگی مناسب درون فضای اقتصادی. نمونه همسان ایمان خصوصی در فضای اقتصاد می شود: کسب شخصی. نمونه همسان با خودگردانی جماعت ایمانی (۱۰) می شود: مالکیت تعاونی. بازار بدون محدودیت و مالکیت تعاونی، به راه هایی می رود که هنر تفکیک را بی اثر می سازد. رابطه های جدید [خارج از چارچوب دموکراسی] به سرعت برقراری شوند. چنانچه پیشتر گفتم، مهمترین خطوط ربط با دولت برقرار می شوند که امروزه بیشتر از سمت بازار سربرمی آورند تا از سمت دولت و به هر تقدیر، ریشه دار و نیرومند هستند. افزون بر این، ثروت بی محدوده، تهدیدگر همه نهادها و کارکردهای جامعه مدنی، از جمله آزادی آکادمیک، مقام های گشوده به استعدادها و برابری خانه ها با قصرها است. این پدیده در مقایسه با زورگویی حکومت، کمتر آشکار و بیشتر پنهان است، ولی هیچ کس نمی تواند به

<sup>۱</sup> market value

<sup>۲</sup> entrepreneurs

<sup>۳</sup> Congregationalism



آسان بودن تبدیل ثروت به قدرت و امتیاز و فرصت، شک کند. دیوارها در بازار کجا بالا رفته اند؟ از نظر اصولی شاید این دیوارها همین حالا حضور دارند، ولی هیچ گاه مؤثر نخواهند بود تا وقتی که دولت های خصوصی، جامعه مدار نشوند؛ همان گونه که کلیساهای دارای قدرت سیاسی، جامعه مدار شدند؛ یعنی اداره آنها به عهده شرکت کنندگان افتاد. دموکراسی در قلمرو دین، معادل خود را در دموکراسی صنعتی می یابد. من اینجا سعی ندارم هیچ مجموعه خاصی از سامان های نهادینه را تثبیت کنم. بسیاری سامان های ممکن در همسازی با دو شرط لازم و مهم وجود دارند: نخست این که جا برای کارآفرینان و شرکت های جدید باشد، همان گونه که برای کلیساهای اوانجلیست<sup>۱</sup> و گدرد<sup>۲</sup> جا هست. دوم، جایی نباشد برای آن شکل از قدرت اقتصادی که به سود خود، سیاستگزاری عمومی را شکل داده، تعیین می کند؛ همان طور که نباید جایی باشد برای مقامات مذهبی که مدام در پی کنترل سکولارها برآیند.

جهت عدالت توزیعی<sup>۳</sup> باید خط ها را به درستی ترسیم کرد. ولی چگونه این کار را سامان دهیم؟ چگونه نقشه دنیایی اجتماعی را نقش بزنیم که نهادهای دینی، مدرسه ها، دولت ها و بازارها، بوروکراسی ها و خانواده ها هر یک جای مناسب خود را بیابند؟ چگونه شرکت کنندگان در این نهادها را از دخالت های جابرانه قدرتمندان، ثروتمندان، آقا زادگان و غیره حفاظت کنیم؟ از نظر تاریخی، لیبرال ها تئوری فردگرایی و حقوق طبیعی را اساس تفکر خود قرار داده اند. آنها می کوشند با پررنگ ساختن خط کشی ها موجودیت و کنش آزاد فرد را تضمین کنند. در روند تفکیک، خودمختاری نهادها یک وسیله است و نه یک هدف. هدف، حفاظت آزادی فرد درون حلقه حقوق او از گزند هر گونه دخالت خارجی است. به صورت ایده آل، جامعه لیبرال فقط مجموعه ای است از این حلقه ها که با ارتباط های محسوس و تداخل های عملی که ساکنان تنهای آنها داوطلبانه برقرار می کنند، کنارهم قرار می گیرد (۹). کلیساهای، مدارس، بازارها و خانواده ها همگی حاصل توافق های خودخواسته

<sup>۱</sup> evangelist

<sup>۲</sup> gathered

<sup>۳</sup> distributive justice

توضیح مترجم: عدالت توزیعی، خواهان توزیع عادلانه مواهب در یک جامعه است.

میان افراد بوده، به سبب توافق میان آنها دارای ارزش می باشند، ولی در همان حال، دستخوش شکاف، تخطی، انحلال، و طلاق هستند. آزادی دینی یعنی حق فرد برای نیایش به خدای خود در خلوت، در جمع و با هر کس دیگر که بخواهد<sup>۱</sup>. این امر هیچ گونه ربطی ندارد به آموزه مندی و نهادینگی ادیان یهود - مسیحی. آزادی آکادمیک با دانشگاه همچون یک نهاد اجتماعی هیچ کار مشخصی ندارد، بلکه فقط به حق تحصیل فردی، سخن گفتن و شنیدن آنچه فرد دلش می خواهد، می پردازد. با همه آزادی های دیگر به همین شکل برخورد می شود.

در واقع، توافق فردی، منبع مهمی برای نهادهای ما است و حقوق فرد، منبع مهمی برای آزادی های ما. ولی بدون شرح بیشتر، اینها همه با هم به یک جامعه شناسی ناشیانه ختم شده، فهم عمیق یا واقع بینانه ای از اجبار اجتماعی به دست نداده، توضیحی ندارند برای زندگی کنونی افراد و حقوق فعلی آنها در چارچوب نهادهای موجود. هدفی که لیبرالیسم برای هنر تفکیک قائل می - شود - یعنی هر فرد درون حلقه خود - به معنای دقیق کلمه، دست نیافتنی است. فردی که یکسره از خارج نهادها و مناسبات، به گزینش خود وارد آنها شود، نمی تواند در هیچ دنیای اجتماعی محسوسی موجود باشد و وجود ندارد. من یک بار نوشتم که ما می توانیم جبرهای حاکم بر یک فرد را با مطالعه بیوگرافی و تاریخچه توافق ها و روابط او بفهمیم (۱۰). این درست است، مادامی که بپذیریم، تاریخ فرد، بخشی از تاریخ اجتماع است. بیوگرافی ها دارای پیش زمینه هستند. افراد، نهادهایی را برای پیوستن خود به آنها نمی آفرینند و خود، قادر به تعیین جبرهای خویش نیستند. افراد، درون دنیایی زندگی می کنند که خود نساخته اند.

قهرمان لیبرالی که مؤلف خود و نقش های اجتماعی خود باشد، یک افسانه است؛ در یک افسانه ابداعی، کوریولانوس، جنگجویی اشرافی، ضدشهروند و مدعی یک زندگی است که "گویی خود، مؤلف خویشتن بوده، هیچ کس دیگر را نمی شناسد" (۱۱). این ادعا با تبدیل به یک ایده آل فلسفی و مبنای سیاستگزاری اجتماعی، معناهای ضمنی هراس انگیزی یافته، زیرا به بینهایت شکل درآمده، در بحث های اخیر پیرامون طلاق گرفتن فرزندان از والدین و

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: والزر در متن انگلیسی این توضیح را می افزاید: (ضمیمه ملکی his برای خدا در اینجا نه از نظر مذکر بودن که به راحتی می تواند مؤنث باشد، بلکه از نظر مفرد بودن و قرار داشتن در مالکیت فرد، مهم است)

والدین از فرزندان، بازتاب یافته و به اوج رسیده است. ولی این فردگرایی در منتها درجه افراط است و به نظر من، مدت زیادی دوام نمی یابد. قهرمان لیبرال به عنوان یک ظاهر سازی جامعه شناختی، پدیده ای قابل بررسی است و نه همچون یک ایده آل فلسفی. چنین فردی راه را برای همان تعریف متقلبانۀ کلیسا، مدرسه، بازار و خانواده بازمی کند که بر اساس آن، گویی این نهادها محصول کنش های داوطلبانۀ افراد هستند. این تقلب یک کاربرد عملی دارد: به دخالت حکومت در زندگی نهادمحور، میدان می دهد - زیرا حکومت در سرشت خود، زورگو است - و با این کار، تشخیص شکل های ماهرانه تر دخالت (از جمله، تقلید از حکومت که بیشتر با نام "دولت مثبت"<sup>۱</sup> گفتم) را دشوارتر می سازد. به بیان عینی تر، این تعریف تقلبی، استفاده از قدرت سیاسی را محدود ساخته، دست پول را بازمی گذارد. زیرا آنچه را قدرت با زور به دست می - آورد، پول، خریداری می کند و این خرید، ظاهر یک توافق خودخواسته بین افراد را به خودمی گیرد. در عمل، اگر خرید را در پیش زمینه آن بررسی کرده، انگیزه ها و تأثیرهایش را بسنجیم، وضعیت متفاوتی پشت آن می بینیم. به احتمال زیاد، درمی یابیم همان گونه که کارهایی هست که حکومت نمی تواند انجام دهد، پس باید چیزهایی باشند که پول نتواند بخرد، مانند رأی، مقام، تصمیم هیئت منصفه و مقام های دانشگاهی. فهمیدن اینها نسبتاً آسان است - ولی همچنین انواع گوناگون نفوذ در کشور و سلطۀ محلی هم هستند که با سرمایه همدست می - شوند. برقراری درست محدوده ها نیازمند چنان فهمی از زندگی نهادمحور است که بس پیچیده تر از پیشنهادۀ فردگرایی لیبرال می باشد.

کلیساها، مدارس، بازارها و خانواده ها نهادهای اجتماعی هستند با تاریخچه های خاص. آنها در جوامع گوناگون، شکل های مختلفی به خودمی گیرند که بازتاب اجبارهای شناختی، کالایی و خویشاوندی هستند. آنها در هیچ حالتی یکسره توسط افراد شکل نگرفته اند، زیرا این توافق ها همواره درون و زیر اجبار انگاره های خاص قوانین، آداب و سامان های همیاری قرار دارند. از اینجا درمی یابیم که هنر تفکیک، از جدایی افراد از یکدیگر (که پدیده ای نه اجتماعی، بلکه بیولوژیک است) ریشه نگرفته، توسط آن تضمین نمی شود. هنر

<sup>۱</sup> positive government

تفکیک ریشه در سیستم پیچیده اجتماعی دارد و توسط آن تضمین می شود. ما افراد را از هم جدانمی کنیم؛ ما نهادها، کارکردها و انواع مناسبات را از هم تفکیک می نماییم. خط های ما گرداگرد کلیساها، مدارس، بازارها و خانواده ها کشیده می شوند و نه گرداگرد هر فرد. هدف ما باید نه آزادی فرد تنها، بلکه اصالت نهادها به معنای واقعی باشد. افراد باید آزاد باشند و به واقع، انواع آزادی ها را داشته باشند، ولی ما آنها را با جدا کردن از هموندان خود، آزاد نمی کنیم.

با این حال، فرد جدا شده به نسبت نهادها و مناسبات، نقشی اساسی تر دارد و بنیادی محکم تر برای فلسفه سیاسی و اجتماعی است. وقتی جامعه را می سازیم، همان گونه که از دید یک لیبرال به نظر می رسد، فرد را پایه قرار می دهیم، ولی در اصل، این پایه، همیشه اجتماعی است: افراد اجتماع و نه هر فرد برای خود. ما هیچ گاه به "افراد برای خود"<sup>۱</sup> بر نمی خوریم و تلاش برای ابداع آنها که کاری بس دشوار است، هیچ نتیجه ای ندارد. ما یکدیگر را بیگانه نسبت به هم، غریبه هایی مطلق و منزوی نمی دانیم و هیچ راهی نیست که بتوان معنای آزادبودن چنین "فرد"هایی را فهمید و مشخص کرد. مردان و زنان، زمانی آزاد هستند که درون نهادهای خودمختار زندگی کنند. مدل ما برای یک کشور آزاد، باید کشوری باشد که مستعمره یا اشغالی نباشد و توسط نیروهای داخلی و نه خارجی اداره شود. ساکنان چنین کشوری تنها به یک معنای مشخص و محدود، آزاد هستند، ولی همان گونه که هر بازمانده اشغال نظامی می - داند، همان معنا، بس واقعی و مهم است. و اگر همان افراد، درون کشوری با آزادی داخلی زندگی کنند (همین حالا خواهیم گفت به چه معنا) و اگر در کلیساها، دانشگاه ها، حرکت ها و مؤسسات و غیره مشارکت کنند، می توان گفت که آنها از یک دید کلی، آزاد هستند. آزادی، ساختنی از عوامل گوناگون در مراحل گوناگون<sup>۲</sup> است؛ باید از حقوق در چهارچوب نهادها تشکیل شود و اگر می خواهیم حقوق را تضمین کنیم، باید نهادها را یک به یک بازشناسیم. به همین ترتیب، هر آزادی یک نوع خاص از برابری را به همراه دارد و یا به بیان بهتر، غیبت نابرابری ها است - میان فاتحان و مغلوبان،

<sup>۱</sup> persons-by-themselves

<sup>۲</sup> توضیح مترجم: در برابر اصطلاح additive از این برگردان توضیحی استفاده شد: ساختنی از عوامل گوناگون در مراحل گوناگون. مانند فرایند ساختن یک ماده شیمیایی و یا هنر آشپزی!

مؤمنان و ناباوران، هیئت امنای و معلمان، صاحبان و کارگران - و مجموع این غیبت‌ها، یک جامعه استوار بر برابری را می‌سازد.

از نگرگاه لیبرال، مردان و زنان در یک حکومت، آزاد نیستند مگر آنکه از گزند حکومت آزاد باشند. از این رو آنان در برابر قدرت سیاسی که انحصار قدرت فیزیکی و تهدیدی عظیم برای فرد تنها دانسته می‌شود، محافظت می‌گردند. بله، تهدیدی عظیم! و می‌خواهم تأکید کنم که محدودسازی قدرت، دستاورد تاریخی لیبرالیسم است. ولی اگر از افراد به سوی نهادها حرکت کنیم، روشن است که قدرت سیاسی، خود، نیازمند حفاظت است - نه تنها در برابر فاتحان خارجی، بلکه در برابر اشغال از داخل. حکومت وقتی از سوی یک خاندان یا مقامات دینی یا کشوری و یا شهروندان ثروتمند اشغال شود، آزاد نیست. کنترل‌های خاندانی، دین‌سالاری، دیوان‌سالاری و ثروت‌سالاری، همگی سلب‌کننده آزادی و نیز، دامن‌زننده به نابرابری هستند. کنترل از راه برقراری شایسته‌سالاری، تأثیر محدودکننده خواهد داشت، هر چند باور ندارم که هیچ‌گاه تحقق یافته باشد. دانشگاه‌ها و مدارس حرفه‌ای در مقایسه با خانواده‌ها، کلیسا، ادارات و مؤسسات بزرگ مالی، نسبتاً ضعیف هستند، هرچند مردان و زنانی که از آنها فارغ‌التحصیل می‌شوند، فاقد ادعای سیاسی نمی‌باشند. یک حکومت مبتنی بر آزادی، در یک جامعه دارای سیستم پیچیده، حکومتی است که از سلطه همه نهادهای دیگر آزاد شده، یعنی حکومتی که در دست شهروندان خود است - درست مانند یک کلیسا در جامعه آزاد که اداره آن در دست مؤمنان خود است؛ یک دانشگاه آزاد که توسط دانشگاهیان مدیریت می‌گردد؛ یا یک کارخانه آزاد که توسط کارگران و مدیران آن اداره می‌شود. شهروندان، درون این حکومت آزاد بوده، همچنین از گزند آن نیز آزاد هستند (در اصل، آنها نه به عنوان شهروند، بلکه همچون مؤمنان، دانشگاهیان، کارگران، والدین و غیره از گزند حکومت آزاد هستند). آنها نه فقط در برابر قانون، بلکه در تدوین قانون نیز مساوی هستند.

هنر تفکیک، نهادهای اجتماعی را منزوی می‌کند. ولی روشن است که نمی‌تواند به چیزی شبیه راه حل سراسری دست یابد، زیرا در آن صورت، دیگر جامعه‌ای در کار نخواهد بود.

جان لاک در دفاع از آزادی دینی مدعی شد که: "کلیسا امری مطلقاً مجزا و متمایز از کشورداری است. مرزهای آن مشخص و جایجانشدنی هستند" (۱۲). ولی این یک ادعای بیش از حد رادیکال است که به نظر من بیشتر از یک تئوری وجدان فردی منشاء گرفته تا شناخت کلیساها و آداب دینی. آنچه در یک نهاد می گذرد، دیگر نهادها را تحت تاثیر قرار می دهد؛ زیرا همان آدم ها در نهادهای دیگر ساکن بوده، تاریخ و فرهنگ یکسانی دارند که در آن، دین، کمابیش، نقش مهمی داشته است. افزون بر این، حکومت همواره تأثیر خاصی دارد، زیرا مجری تفکیک و مدافع آن نقشه یادشده در ابتدا است. حکومت کمتر مانند یک گشت شبانه است که مردم را از زورگویی و حمله فیزیکی محافظت می کند و بیشتر، سازنده دیوارها بوده، کلیساها، دانشگاه ها، خانواده ها و نهادهای دیگر را از گزند دخالت ستمگرانه مراقبت می کند. اعضای این نهادها البته به بهترین وجه خود را نیز محافظت می کنند، ولی آخرین اقدام آنها هنگام تهدید، توسل به دولت است. حتی وقتی تهدید از سوی خود حکومت می آید آنها از یک گروه از مقامات یا بخشی از دولت به گروه دیگر مقامات و بخش دیگری از دولت شکایت می برند؛ یا آنکه از کلیت دولت نزد بدنه شهروندان شکایت می برند.

یک راه قضاوت پیرامون اعمال حکومت این است که پرسیم آیا این اعمال در جهت تقویت صحت و سلامت نهادها و از جمله صحت و سلامت خود حکومت هستند؟ مورد نسبتاً خفیف مقررات ایمنی را در نظر بگیرید: اصل *caveat emptor* یا "بگذار خریدار آگاه باشد"، چنان چه پیشتر گفتم، یک قانون بازار است، ولی فقط یک دسته از عدم ایمنی ها را شامل می شود. این اصل با نارضایتی ارتباط دارد (من خوش تیپ به نظر نمی آیم، مگر در لباس های تازه ام)، با محرومیت (معرفی کتاب کوتاه می گفت که این اثر برای مردم عادی هوشمند قابل فهم است، به این دلیل آنرا خریدم، ولی از آن سردر نمی آورم)، و حتی خطرهای شناخته شده و قابل پیش بینی (این سیگارها برای سلامتی من خطرناکند). لباس ها، کتاب ها و سیگارها کالاهای معمول بازار هستند. ولی محدوده عدم ایمنی ها شامل خطرهای ناشناخته و پیش بینی نشده یا عوامل خطرهای جمعی، مانند مورد اتومبیل های فاقد ایمنی و یا آلاینده هوانمی شود. میزان خطری که ما در بزرگراه ها و محیط های معمولی خود داریم، موضوع تصمیم گیری سیاسی است؛ به حکومت و شهروندان مربوط

می شود و نه به بازار و خریدارها و فروشندگان - که به نظر من، این فهمی مورد قبول همگان است. هنر تفکیک به معنای واقعی، بسیار هنرمندانه است وقتی خطی می کشد که خطر نارضایتی را از سویی و خطر مصیبت را از سوی دیگر، دورنگه می-دارد.

ولی این هنرورزی، وقتی به موارد عینی می رسد، همواره جدل انگیز می شود. ما مشکل اطلاعات داریم و مشکل تفسیر اطلاعات. در این یا آن نهاد چه خبر است و منطق درونی رویدادهای جاری چیست؟ این پرسش ها باید ابتدا در آن نهاد خاص و سپس برای گستره همگانی کشور به جدل گذاشته شوند. هنر تفکیک، یک هنر مردمی است و نه هنر پشت پرده نشینان. ولی لیبرال ها همیشه خصلت مردمی آنرا به رسمیت نشناخته اند، زیرا تنها وقتی حقوق فردی در خطر است، آن گاه، فیلسوفان و قاضیان می توانند مدعی فهم خاص خود از شرایط لازم برای حقوق فردی بشوند. این دادگاه ها هستند که بر حلقه های حق نظارت دارند (۱۳). تمرکز بر نهادها و کارکردها و مناسبات، به معنای جابجایی جایگاه فاعلیت و ضرورت جامعه-محور ساختن هنرتفکیک است. باید مؤمنان، دانشگاہیان، کارگران، والدین، خط کشی ها را برقرار و محافظت کنند و سپس، شهروندان همچون یک بدنه در فرایند سیاسی چنین بکنند. وقتی نقشه یک جامعه بر اساس محوریت جامعه [و نه فرد تنها] ترسیم شود، لیبرالیسم به صورت قاطع به سوسیال دموکراسی فرامی روید. ولی چه می شود اگر یک اکثریت سیاسی، خودمختاری این یا آن نهاد را بدبفهمد یا زیرپا بگذارد؟ این خطر گریزناپذیر دموکراسی است. از آنجا که خط کشی ها فاقد آن وضوح و تمایزی هستند که جان لاک می پنداشت، اینجا و آنجا ممکن است خطوط تفکیک در اثر برخورد تجربی و یا گاهی خطا زیر آب فروبروند<sup>۱</sup>. در حال حاضر، خط کشی میان سیاست و مبادله، چنان چه گفتم، خیلی وقت است به زیر آب رفته است: ما از سوء استفاده قدرت بازار رنج می بریم. پس باید بر سر جای خط کشی، جدل نموده، بجنگیم (البته با منشی دموکراتیک) تا آنرا به گونه ای متفاوت ترسیم کنیم. احتمالاً ما هرگز آنرا یک بار برای همیشه درست نخواهیم کرد و بازبینی مداوم مناسبات حکومت و بازار ضروری خواهد بود. در این صورت، چنین جدل و نبردی، هیچ پایان مشخصی ندارد.

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: جان لاک این دیدگاه را در نامه ای پیرامون مدارا مطرح کرده که برگردان فارسی آنرا به همین قلم در دفتر دوم گاهنامه فلسفی خرمگس می خوانید:  
[http://www.falsafeh.com/kharmagas2/kharmagas\\_No2.pdf](http://www.falsafeh.com/kharmagas2/kharmagas_No2.pdf)

اما چه می شود اگر افرادی جابر، کنترل این یا آن کلیسا، دانشگاه یا شرکت و خانواده را دست بگیرند؟ میشل فوکو به تازگی بیان کرده که یک نظم تاریک و خشک بر دسته ای وسیع از نهادها سایه انداخته که حاصل کار نخبگان جامعه و مردان و زنان متخصصان مدعی علم است و نه مسئولان سیاسی (۱۴). ولی من فکر می کنم که او در موفقیت این نخبگان و توان آنها در حفظ نظم خود بدون توسل به قدرت دولت، اغراق کرده است. تنها در یک حکومت اقتدارگرا که به طور سیستماتیک، اصالت نهادها پایمال می شود، این "جمع نظم گذار" می تواند در شکل مورد نظر فوکو، شکل بگیرد. در میان ما (آمریکا) خطرها از نوع دیگری هستند؛ البته شامل، ولی نه محدود به ریاکاری حرفه ای و بزرگنمایی. ما همچنین باید در مورد فساد داخلی، امتیازهای بوروکراتیک، هراس زدگی جمعی و انفعال، نگران باشیم.

همه این خطرها شاید زمانی که نهادهای گوناگون، جامعه محور شوند، کاهش یافته، شرکت کنندگان آنها یک برابری کلی را تجربه کنند و هیچ گروهی از مؤمنان، یا داننده ها و دارنده ها قادر به چنگ اندازی به قدرت نباشند. اگر مردان و زنان<sup>۱</sup>، از نقش اجتماعی متفاوت خود برخوردار باشند، به احتمال بیشتر به نهادی که در آن نقش های خود را بازی می-کنند، احترام می گذارند. این، شکل جامعه-مدار شده یک امید لیبرالی قدیمی است که افراد دارای امنیت در حلقه های خود، به حلقه های دیگران تجاوز نمی کنند. این امید هنوز یک دشواره است، ولی به نظر من، امیدی واقع بینانه تر [از امید لیبرال قدیمی] می باشد. زیرا درون حلقه ها تنهایی حاکم است، ولی زندگی نهادها زنده تر و خشنودکننده تر است.

### منابع

1. J. E. Neale, Queen Elizabeth (New York: Harcourt Brace Jovanovich, 1934) p. 174.

۲. معافیت از خدمت سربازی برای دانشجویان کالج شاید یک نمونه مدرن باشد از آزادی های قرون وسطایی. این آزادی، دیوار لیبرال میان حکومت و دانشگاه را می شکند، نه از آن

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: با آنکه والزر اینجا عبارت "زنان و مردان" را به کار برده، ولی منظور او نقش جنسیتی نیست. به سادگی می توان به جای زنان و مردان، "مردم" گذاشت.



رو که آزادی دانشگاهی را نقض می کند، بلکه زیرا ناقض صداقت سیاسی است (تساوی شهروندان).

۳. هنر تفکیک به عنوان عنصر مهمی از لیبرالیسم معاصر و نیز نظریه عدالت رولز باقی مانده است. رولز می نویسد که دو اصل او " فرض می کند که ساختار اجتماعی می تواند به دو بخش کمابیش متمایز تقسیم شود؛ اصل اول برای یکی و اصل دوم برای دیگری اجرا شود. این دو اصل، تمایز می گذارند میان آن جنبه های متمایز سیستم اجتماعی که آزادی های مساوی شهروندان را تعریف و تضمین می کنند و آن جنبه هایی که نابرابری های اجتماعی و اقتصادی را مشخص و برقرار می کنند " (Cambridge: Harvard University Press, 1971), p. 61. رولز خط قدیمی میان حکومت و بازار را دوباره ترسیم می کند؛ هر چند به شکلی متفاوت با من در این نوشته.

4. Marx, Early Writings, trans. T. B. Bottomore (London: C. A. Watts, 1963), p. 26

5. Robert Michels, Political Parties, trans. Eden and Cedar Paul (New York: Dover, 1959). 330 POLITICAL THEORY / AUGUST 1984

6. Walzer, Spheres of Justice: A Defense of Pluralism and Equality (New York: Basic Books, 1983).

۷. بهترین نوشته در مورد تبدیل قدرت بازار به قدرت سیاسی:

Charles E. Lindblom, Politics and Markets (New York: Basic Books, 1977), esp. Part V.

8. Marx, 1963, p.24.

۹. در اینجا بحث های پلورالیست های اول قرن بیستم را که برخی از آنها به درستی لیبرال نامیده شده اند، حذف می کنم، زیرا استدلال های آنها هرگز به اندازه آموزه حقوق فردی احترام کسب نکرد.

10. Obligations: Essays on Disobedience, War, and Citizenship (Cambridge: Harvard University Press, 1970), p. x.

11. Coriolanus, Act V, scene iii.

12. Locke, *A Letter Concerning Toleration*, ed. Patrick Romanell (Indianapolis: Bobbs-Merrill, 1950), p. 27.

۱۳. برای یک گفته قوی در مورد نقش دادگاه در دفاع از حقوق نگاه کنید به:

Ronald Dworkin, *Taking Rights Seriously* (Cambridge: Harvard University Press, 1977).

14. See especially Foucault's *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*, trans. Alan Sheridan (New York: Vintage, 1979).

این استدلال بهترین کاربرد خود را در مورد نهادهایی چون زندان ها، بیمارستان ها و آسایشگاه ها دارد که در آنها افراد مورد بازداشت و نگهداری شده از نظر مدنی و فیزیکی یا ذهنی کم ظرفیت هستند، ولی فوکو این استدلال را به مدارس و کارخانه ها بسط داد. pp.

293ff